

جزوه حقوق اجتماعی و سیاسی دانشگاه فرهنگیان

رابطه حقوق و علوم اجتماعی:

از آنجا که قواعد حقوق ناظر بر روابط اجتماعی افراد هست با علوم اجتماعی رابطه نزدیک دارد. هدف حقوق ایجاد نظم و امنیت توأم با عدالت در جامعه است. سنگر اصلی حقوق اجتماع است. انسان ها را با جامعه می بینند و به لحاظ آنکه در جامعه هستند و با دیگر افراد ارتباط دارند ظاهر می شوند. و مسلماً متأثر از وضع جامعه است و در حد زیادی از هدفهای اجتماعی پیروی می کند. قواعد حقوقی می تواند وسیله ای برای محافظه کاری و ادامه وضع موجود باشد و یا بالعکس ممکن است عامل دگرگونی و تحول قرار گیرد و حتی موجب انقلاب شود. نگاهی به حقوق کار گویای این وضعیت حقوق در رابطه با اجتماع است سابقاً مسئله کارگر و کارفرما جنبه خصوصی داشت امروز قوانین سرنوشت کارگران را دگرگون ساخته اند به مقررات مربوط به ساعات کار، مرخصی ها، بیمه های اجتماعی، داشتن تشکیلات سندیکائی و... با این قواعد حقوقی وضع اجتماعات کارگری عوض شده چهره روستاها تغییر پیدا کرده زنان در بسیاری از مشاغل کارگری پابپای مردان و با حقوق مساوی اشتغال دارند و قواعد حقوقی این وضع جدید را شناخته است از طریق قواعد حقوق مهاجرت را که یک پدیده اجتماعی است تحت کنترل قرار می دهند. جامعه شناسان آثار قواعد حقوق در اجتماع را مورد مطالعه و تحقیق قرار می دهند و برای هدفهایی که دارند پیشنهاد تصویب مقررات جدیدی را می نمایند یعنی در بسیاری از موارد حقوق را در تنظیم اجتماع به کمک می گیرند، با وجود این علم حقوق شعبه ای از جامعه شناسی نیست در جستجوی قواعدی است که عدالت و نظم را با وسائل بهتر در جامعه تضمین نماید. حقوق باید با تحولات جامعه و با نیازهای آن خود را منطبق سازد و بطور متقابل اجتماع را در یک روند متعادل و منظم قرار دهد با این ترتیب پیدایش حقوق در ارتباط با جامعه است از مختصات حقوق تبلور در جامعه می باشد انسان موجودی است اجتماعی و نیاز به آن دارد که در بین همنوعان خود بسر برد. هر طفلی که متولد می شود از همان زمان تولد خصوصیت زندگی اجتماع را هم داراست وجود او در خانواده، این اجتماع کوچک به او امکان رشد و پرورش می دهد و نیازمندیهای مادی و معنوی او از طریق همین ارتباط با دیگران مرتفع می شود. طفل در همین دوران و در همین اجتماع کوچک از یک سلسله قواعد حقوقی برخوردار است این قواعد افرادی را ملزم می نماید که حوائج او را تأمین نمایند. طفل بعد از دوران کودکی هم خواسته ها و نیازهای خویش را در اجتماع و با تعاون و همکاری دیگران تأمین می کند و خاصیت اجتماعی به او اجازه نمی دهد که تصور زندگی بدون ارتباط با دیگران را داشته باشد. و از طرفی چون نیازهای آدمیان مشابه است و کوشش افراد برای تحصیل مایحتاج باعث برخورد و نزاع می گردد انسان خردمند تشخیص داده که با نزاع و برخورد و آشوب و بی نظمی نمی تواند زندگی مطلوبی داشته باشد و ناچار باید همه تابع ضوابط و قواعدی باشند، اینجا است که قواعد حقوق در اجتماع ظهور و بروز پیدا کرده است.

حقوق برای هر فرد امتیازاتی قائل می گردد که دیگران ملزم به رعایت آن هستند تا نظم حفظ گردد و روابط افراد وضع عادی داشته باشد این امتیاز را حق فردی گویند، حق حیات، حق مالکیت، حق زوجیت. حق مسکن، حق اشتغال از این نوع اند.

حفظ حقوق فردی در یک جامعه منظم انسانی از طریق همان قواعد الزام آور حقوق است که در جامعه استقرار دارد. شناسایی نیازهای طبیعی افراد و ایجاد توازن و تعادل بین نیازهای افراد از طریق ضوابط با داشتن ضمانت اجرا از جمله وظایف علم و دانشی از علوم انسانی و اجتماعی است که عنوان حقوق را دارد.

رابطه حقوق با علوم ریاضی و طبیعی:

ظاهراً ارتباط حقوق بیشتر با علوم انسانی است مع الوصف از ارتباط حقوق با علوم طبیعی و ریاضی نمی توان غفلت داشت. رشد و توسعه علوم ریاضی و تجربی بدون محیطی که در آن حقوق حاکم باشد ممکن نیست. هر اختراع و اکتشافی که صورت می گیرد باید تحت ضوابط قانونی در آید. مخترعین و مکتشفین دارای حقوقی هستند در عین حال بر طبق قواعد حقوق نمی توانند آنچه را که کشف و اختراع شده برای همیشه از دسترسی عموم خارج سازند.

تمدن جهان با همین علوم ریاضی و طبیعی دگرگون شده. روابط کشورها از طریق ماهواره ها به صورتی در آمده که همه یک واحد را در واقع تشکیل میدهند حقوق باید برای این وضع جدید پیوسته دارای قاعده و مقررات لازم الاجرا باشد امروز بخش هانی از علوم ریاضی و تجربی در خدمت حقوق قرار گرفته اند قضات در اعمال حقوق ناچارند از وسایل اثباتی که علم در اختیار گذاشته بهره گیرند انگشت نگاری، جرم یابی، تطبیق گروههای خونی - روانپزشکی و پزشکی قانونی، امروز از ابزار مهم دادرسان هستند. روابط علم حقوق به این علوم متقابل است هم حقوق از آنها متأثر است و هم این رشته های علوم طبیعی و ریاضی چون در اجتماع باید نشو و نما پیدا نمایند و از قلمرو نظم و امنیت برخوردار باشند طبعاً تحت تأثیر حقوق اند.

رابطه حقوق و علوم سیاسی

در علوم سیاسی قدرت عمومی را در نظام حاکمیت کشور شناسانی می نمائیم و آنرا در ارتباط با اداره امور داخلی و روابط خارجی ارزیابی می کنیم و در نتیجه متوجه می شویم قدرت عالی کشور چگونه مورد تقسیم قرار گرفته و با چه نوع حکومتی کشور اداره می شود و روابط قوای عالی آن چگونه است و معلوم است حقوق رکن مهمی از علوم سیاسی را تشکیل می دهد یعنی همان قواعد و روش ها و روابط که برای جامعه لازم است باید تحت قاعده حقوقی قرار بگیرد تا قابل اعمال و استفاده باشد در همه بخش های علوم سیاسی رسوخ حقوق مشخص است و در همان حال قدرت حاکمیت است که امکان می دهد قوانین ضمانت اجرا داشته باشند در علوم سیاسی از حقوق و آزادیها در انواع و اقسام آن و از محدودیتهای درست و

نادرست آن بحث زیاد است تا جایی که این قسمت از علوم سیاسی را جمعی حقوق سیاسی نام نهاده اند نسبت به بعضی از رشته های حقوق این تردید وجود دارد که آیا جزو علوم سیاسی اند یا حقوق. و در این اواخر جابجائی تا به آن حد است که عنوان «نهادهای سیاسی» جای «حقوق اساسی» را گرفته است. تدریس علوم سیاسی و حقوق به لحاظ نزدیکی در بسیاری موارد در یک دانشکده صورت گرفته است. همانطور که در بحث مشخصات قاعده حقوقی توضیح دادیم. قواعد حقوق بطور مستقیم یا غیرمستقیم از جانب قدرت عمومی صادر و حمایت می شود یعنی منشاء قاعده حقوقی قدرت عمومی است. قواعد حقوقی به هر شکلی که باشد، قانون اساسی، قانون عادی، مصوبات دولت یا عرف و عادت اراده الزام آور عمومی را همراه دارد و این همان محور مورد بحث علوم سیاسی است و بعلاوه ضمانت اجرای قواعد حقوق راههای قضائی یا اداری است که جمعی را اعتقاد بر آن است که پشتیبان و حامی این قواعد بطور عموم حاکمیت و اقتدار دولت است و چنانچه اشخاص که این مقررات بر آنان بار شده و باید اجرا نمایند خلاف آن عمل کنند و یا از اجرا خودداری نمایند با قوه قاهره و اجبار که در اختیار قدرت عمومی است و ادار به اطاعت خواهند شد ممکن است گفته شود در حقوق خصوصی مخاطبان و مجریان افراد هستند و می توان اجبار و قوه قاهر را در مورد آنان بکار برد ولی در حقوق عمومی و از جمله حقوق اساسی که مخاطبان از فرمانروایان یعنی دارندگان قدرت عمومی هستند چگونه این مقابله صورت می گیرد مثلا اگر قوه مقننه یا قوه مجریه با قوه قضائیه رعایت اصول حقوقی را نکردند تکلیف چیست؟ و به همین مناسبت بسیاری پذیرفته اند که نقص ضمانت اجرا در حقوق اساسی وجود دارد اما باید توجه داشت، معمولا مکانیسم قدرت بین نهادهای سیاسی تقسیم شده و هر کدام ناظر دیگری هستند و همه این نهادها نیازمند حقوق می باشند و غالبا بقای خود را در اقدام به موازن حقوقی می شناسند. و در پایان این بحث باید خلاصه کنیم که حقوق قدرت را مشروع و حقانی می کند، حقوق قدرت را بین نهادهای سیاسی توزیع می کند. حقوق قدرت را سازمان دهی می نماید. حقوق وسیله ای است برای حمایت علیه قدرت و بالاخره حقوق ابزاری است در دست قدرت و این مفاهیم تجربی رابطه حقوق و علوم سیاسی را نشان می دهد.

1- رابطه حقوق و اقتصاد:

اقتصاد یکی از علوم اجتماعی پر دامنه و دارای شعب متعدد است. نقطه اصلی اقتصاد متوجه تولید و توزیع است. روابط اقتصاد و حقوق به حدی زیاد است که هر یک را بدون دیگری نمی توان مطالعه کرد در وضع و اجرای قوانین هرگز نمی شود اقتصاد را نادیده گرفت. مقنن در تنظیم قواعد حقوقی خواه و ناخواه مسائل اقتصادی را مد نظر دارد و مثلا نمی تواند در ضوابط مربوط به مالکیت بوضع تولید و توزیع ثروت نیاندیشد و حتی قاعده ای بنام «الزرع لزارع ولو کان غاصبا» موضوع قواعد حقوق قرار می گیرد معلوم است که مسئله تولید مورد نظر بوده وقتی برطبق قاعده حقوقی ربا منع می شود تردیدی نیست که مسئله اقتصاد مطرح بوده است...

اقتصاددانان هم در تحقیق مسائل اقتصادی باید از حقوق بهره گیرند در امر تولید و طرز توزیع روش های عادلانه مربوط به حقوق را به کار گیرند باید قواعد حقوقی را که براین امور حاکم است بدانند قواعد مربوط به شرکت و اموال مشاع قواعد مربوط به اجاره و انواع دیگر عقود را بشناسند و در جای خود بکار برند گردانندگان اقتصاد نمی توانند نسبت به مفاهیم حقوقی متعالی مثل آزادی و مساوات و قواعدی که در جهت نظم و عدالت جامعه مقرر گشته بی اعتنا بمانند و از وسایل اقتصادی در تخریب آنها استفاده کنند.

فصل دوم مبانی، اهداف، کاربرد و تحولات حقوق

مبانی حقوق

غالباً مبانی حقوق را در دو اصل تعاون و عدالت می دانند. تعاون چیست؟ عدالت کدام است؟ زمینه عدالت و تعاون در کجا فراهم می شود و با چه شرایطی رشد می یابد.

1. تعاون:

تعاون عبارت است از همبستگی و ارتباط افراد جامعه نسبت به یکدیگر. کشاورزی که در مزرعه فعالیت دارد، کارخانه داری که در کارخانه کار می کند، کاسب و تاجری که مایحتاج زندگی را در دسترس مردم قرار می دهند دانشجویی که به تحصیل اشتغال دارد و با ذخیره ای از علم و فن آینده ای برای خود و جامعه ترسیم می کند. هر کدام قبل از آنکه به محصول کار خود دست یابد و آنرا در معرض داد و ستد و بهره برداری قرار دهد خود را به اجتماع و به افراد جامعه نیازمند می پندارد مقصود از تعاون فقط معاونت و کمک در زمان داد و ستد تولیدات و خدمات نیست بلکه شامل همبستگی و ارتباط درونی و معنوی افراد به یکدیگر می باشد. احساسات و عقاید هر شخص دو نوع است یکی راجع به منافع خصوصی و زندگی شخصی خود او و دیگری راجع به منافع و عقایدی که با افراد دیگر جامعه مشترک می باشد هر کدام از این احساسات و عقاید نوعی از تعاون و همبستگی را در میان افراد جامعه باعث می گردد. عقاید و احساسات فردی با اینکه شخص را در مقابل افراد دیگر مستقل می نمایند و او را از دیگران جدا می سازد سبب می گردد که شخص بطور غیرمستقیم به هیئت جامعه بستگی داشته باشد. چنین همبستگی با تقسیم کار در جامعه صورت می گیرد و شخص ناچار است در اجتماع زیست کند. عقاید و احساسات از نوع دوم مانند عقاید دینی و اجتماعی، احساسات نژادی و قومی مستقیماً فرد را به جامعه پیوند می دهد و هر حادثه ای که با عقاید مشترک و شعور جمعی افراد مخالف باشد همه را با هم متأثر می سازد. با این ترتیب راه تعاون و همبستگی هم تقسیم کار است براساس منافع هر فرد و هم احساسات جمعی و اشتراک در جامعه که به دلیل نژادی و قومی و عقاید دینی حاصل می شود و این اصل تعاون یکی از پایه ها و بنیادهای قواعد حقوقی را بوجود می آورد هرچه تعاون و همبستگی در روابط افراد و اعضای یک جامعه بیشتر باشد به همان اندازه تعداد قواعد حقوقی که از این ارتباطات حکایت

دارند بیشتر می گردد. زندگی عمومی مردم در یک اجتماع وقتی می تواند در جهتی از جهات آن بسط و توسعه یابد که رابطه حقوقی بین افراد پدیدار گردد بنابراین همه اقسام تعاون و همبستگی اجتماعی در حقوق منعکس می شود.

۲- عدالت ریشه پایدار حقوق:

عدالت در تاریخ تمدن انسان قدیمی ترین اصطلاح حقوقی است قبل از آنکه اندیشه قانون و مفهوم آن پدید آید فکر عدالت و قواعد آن موردنظر قرار گرفته است. اسنادی که در حفريات مصر و از مقبره مردگان بدست آمده به کرات از عدالت نامبرده شده و سعادت آدمی را به آن وابسته می دانستند. در کتاب مقدس ایرانیان قدیم اوستا از فرشته رشن (فرشته عدالت) بعنوان فرشته ای نامبرده شده که همه جا حاضر بوده و اعمال مردم را نظارت می کرده مردم اعتقاد داشتند که نیک و بد پندار و گفتار و رفتار آنها را مورد سنجش قرار می داده است. در یونان قدیم سقراط و افلاطون و ارسطو اولین تحقیقات خود را متوجه عدالت کرده اند. پیشرفت علم حقوق در رم قدیم از عدالت شروع گردیده و به آن پایان گرفته در مجموعه قوانین ژوستینین امپراطور رم در تعریف از عدالت چنین آمده «عدالت عبارت از نیت ثابت و دائمی است به اینکه باید به هر کس آنچه را که به او تعلق دارد رد نموده و اولین قاضی و دانشمند رومی که در قرن سوم میلادی می زیسته اصول حقوقی را چنین تعریف می کند «اصول حقوقی عبارت است از زندگی با شرافت، زیان نرساندن به دیگری، رد نمودن به هر کس آنچه را که به او تعلق دارد.»

دین اسلام به استقرار عدالت توجه خاص مبذول داشته و قاضی را موظف ساخته که به دادگری حکم دهد از جمله آیات ذیل را در کتاب آسمانی قرآن داریم:

«إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤْذُوا الْأَمْثَالَ إِلَى أَهْلِهَا وَإِذَا كُنْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعْمًا يَضُمُّ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا، بصيرا»، «يا داود إنا جعلناك خليفة في الأرض فاحكم بين الناس بالعدل»، «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ فِي الْقُرْبَى وَيَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ».

آدمی همیشه تمایل داشته بداند حق و عدالت چیست و باطل و ظلم کدام است؟

امنیت و آسایش فردی و جمعی براساس کدام قواعد استوار است ریشه قواعد حقوقی در ذات انسان واقع شده یا از خارج به او رسیده است؟

فکر انسانی قوانین را بوجود آورده یا مبنای دیگری دارد؟ حق همان قانون و همان اراده قانونگذار است یا پیش از قانون وجود داشته است. چطور شده در تمام مدنیت ها عدالت به فکر انسان جلوه گر شده و چگونه همیشه ستمدیده و مظلوم به آن متوسل گردیده اگر عدالت حقیقتی دارد آن حقیقت کدام است؟ از مطالعه در عقاید دانشمندان و متفکرین و از تحقیق و تفحص در قسمتهای عملی حقوق مشخص می گردد که اصل عدالت و قواعد آن عنصر اصلی و ضروری برای تکامل و توسعه

علم حقوق است. دوام و بقای جماعات انسانی منوط به وجود عدالت و فعلیت یافتن آن در امور مردم می باشد آسایش در هر اجتماعی و سعادت و خوشبختی انسان وابسته به عدالت است در هر جامعه هر مقداری از عدالت تحقق یابد همان اندازه آسایش و امنیت در میان مردم ظاهر می گردد. کشورهایی که دچار هرج و مرج هستند دوام و بقای آنها حتی در وضع ناامنی نتیجه مقداری عدالت است که در روابط خصوصی آنان رعایت می شود و گرنه شیرازه زندگی و اجتماع افراد از هم متلاشی می گردید. عدالت تنها عامل برای حفظ امنیت و آسایش انسانی است. قواعد آن بهترین معیار برای تشخیص حق از باطل است. بیشتر تعریف هانی که از عدالت شده ناشی از تعریفی است که ارسطو کرده و حقوقدانان رم مثل اولپین و سیسرون آنرا تکرار کرده اند. بنظر ارسطو عدالت به معنی عام شامل تمام فضایل میانه روی است زیرا هر کس به کار ناشایسته ای مبادرت ورزد ستم کرده است و به معنی خاص برابر داشتن فضیلتی است که به موجب آن باید به هر کس آنچه را که حق او است داد. سیسرون عامل دیگری بر آن افزوده و عقیده دارد باید به هر کس آنچه را که حق اوست داد به شرط اینکه به منافع عمومی زیان نرسد، با این وصف عدالت مفهومی است نسبی، بسیار اتفاق می افتد قاعده ای بنظر گروهی عادلانه و بنظر جمعی دیگر ظلم محض است با تمام کوششی که علمای حقوق و اخلاق در مورد معنی درست عدالت کرده اند. هنوز مفهوم مشخص و دقیق و مورد پذیرش عموم بدست نداده اند. تمام تعاریفی که از عدالت شده مفهومی را بدست می دهد که بر طبق سلیقه ها و مشرب های سیاسی و نظرات اجتماعی مصداق خارجی آن تغییر می کند به همین جهت گاهی سخن از عدالت مذهبی، عدالت اخلاقی، عدالت اجتماعی می شود به همین مناسبت مکاتب مختلف به استناد عدالت توصیه های مختلف می کنند.

پیروان حقوق فردی می گویند عدالت ایجاب می کند که بین ارزش کار با کالائی که مبادله می شود تساوی نسبی برقرار باشد و قواعد حقوقی باید این عدالت معارضی را حفظ کند. طرفداران حقوق اجتماعی می گویند این روش با انصاف منطبق نیست زیرا وضع بدنی و موقعیت اجتماعی افراد به حساب نیامده است. انصاف حکم می کند که تمام ثروت ملی بین مردم به تناسب تقسیم گردد در کیفیت این تقسیم هم اختلاف شده آیا تقسیم به تساوی بین افراد باشد یا برابر احتیاج آنها یا براساس ارزش کار و مقدار کاری که انجام می دهند.

ارتباط حقوق و مذهب:

اولین و اصلی ترین حوزه ریشه یابی حقوق قلمرو دینی است یکی از منابع مهم و اصلی حقوق مذهب است کشورهایی که حکومت مذهبی داشته باشند غالب قواعد حقوقی آنها بر پایه های مذهب قرار می گیرد و در کشورهایی که مذهب رسماً در اداره کشور نقشی ندارد باز هم اثر عقاید مذهبی در تدوین قوانین و اجرای آن قابل انکار نیست. اصل 44 قانون اساسی جمهوری اسلامی تصریح کرده که «کلیه قوانین و مقررات مدنی، جزائی، مالی، اقتصادی، اداری، فرهنگی، نظامی، سیاسی و

غیر اینها باید براساس موازین اسلامی باشد...» و طبق اصل دوازدهم «دین رسمی ایران اسلام و مذهب جعفری اثنی عشری است. و این اصل الی الأبد غیر قابل تغییر است...» بنابراین در جمهوری اسلامی قوه مقننه تکلیف دارد تا از موازین مذهب جعفری پیروی کند و بر طبق اصل ۱۱۷ «قاضی موظف است کوشش کند حکم هر دعوی را در قوانین مدونه بیابد و اگر نیابد با استناد به منابع معتبر اسلامی با فتاوی معتبر حکم قضیه را صادر نماید...» با این ترتیب ملاحظه می شود که حقوق در جمهوری اسلامی در حد بسیار وسیعی با دین و مذهب منطبق گردیده تا آنجا که بنابر اعتقاد بعضی حقوقی جدای از احکام مذهب وجود ندارد مع الوصف می توان تفاوت‌هایی بین حقوق و مذهب در همین شرایط هم عنوان نمود این تفاوتها عبارتند از:

۱. منبع اصلی حقوق قانون است در حالیکه منشأ قواعد مذهب وحی است فتها سعی دارند احکام را از منابع چهارگانه قرآن و سنت و اجماع و عقل که با آن پیوند دارد و از آن سرچشمه گرفته دریابند. قاضی در درجه اول باید به قانون مراجعه کند و اگر حکم قضیه را در قانون نیافت به منابع معتبر اسلامی مراجعه کند.

۲ - قواعد مذهب ثابت ولایت‌گیرند مگر با ترتیباتی که پیش بینی شده و ضرورت‌هایی که باعث تبدیل احکام اولیه به ثانویه گردد در حالی که حقوق ولو اینکه متکی به مذهب باشد ثبات مذهب را ندارد و بخش مهمی نتیجه اوضاع و احوال اجتماعی است و قانونگذار نیازهای کنونی جامعه را مراعات می نماید و در اینجا این نتیجه هم بدست می آید که حقوقی که در حد زیادی تابع مذهب است نمی تواند تابع ضرورت‌های اجتماعی واقع شود و تنها در چهارچوب معینی امکان تحویل و تغییر را دارد.

وضع حقوق اسلام

حقوق اسلام مبتنی بر احکام قرآن و سنت می باشد آنچه در حقوق اسلام مورد بحث علمی قرار گرفته طریق رسیدن باحکام واقعی الهی است یعنی استنباط و اجتهاد به چه وضعی صورت پذیرد تا احکام خداوندی بدست آید. با اینکه ظاهراً بنظر می رسد راه تطور و تحول در حقوق مسدود باشد مع الوصف ترقی علمی زیادی نموده به طوری که قواعد و مبانی حقوق اسلام با تمام تمدنها و همه ادوار تاریخ قابل تطبیق و عمل است دلیل این قابلیت انطباق نکته بسیار ظریفی است که در هیچیک از سیستم های حقوقی بواقع وجود ندارد قواعد و مبانی فقهی و در نتیجه حقوق اسلامی به کیفیتی که در قرآن مجید و سنت پیامبر اسلام و تقریر و فعل ائمه اثنی عشریه تبیین شده تماماً مبتنی بر اصل واحدی است و آن فعلیت دادن عدالت در بین مردم است عنصر اصلی و اساسی که برای ترقی و تعالی هر سیستم حقوقی لازم است توجه به عدالت است حکمای یونان و دانشمندان حقوق روم هم عدالت را استنباط و ادراک کرده اند اما هیچکدام به میزان فقه اسلامی در ماهیت عدالت وارد نشده اند. اصولاً قوانین عادی ساخته افکار و خواسته های انسان ها است و اگر بر مبنای کامل مصلحت هم طرح ریزی شود

مصلحت یک زمان و یک محدوده را در نظر می گیرند و در بسیاری از موارد افکار عمومی هم اعتقادی به آن ندارد. در حالی که احکام مذهب جنبه جهانی دارد و برای تمام عالمیان تشریع می شود ملیت و نژاد در آن تأثیر نمی گذارد. حقوق در کشورهای مختلف متفاوت است برای بیگانه و خودی از طریق مرز مشخص می گردد. مذهب بیگانه نمی شناسد همه را با اعتقاد واحد اعضای یک پیکر به حساب می آورد اسلام جامعه جهانی تحت لوای توحید را طلب می کند همه انسانها را بهم پیوند می دهد و وجه امتیاز را فقط در تقوی می شناسد، احکام مذهب از وصف ابدی برخوردار است و از این حیث با قواعد قابل تغییر حقوق قابل مقایسه نیست بعلاوه قواعد مذهب مهمتر می تواند اعتماد افراد را به هم جلب نماید. به همین جهت است مقررات قانونی که ریشه در مذهب داشته باشد با استقبال اجرا کنندگان مواجه می شود، در حالی که قوانینی که فقط ناشی از فکر انسان باشد غالباً با مقاومت مردم مواجه می گردد و اگر بدون بررسی و مطالعه ایجاد شده باشد مشکلاتی را همراه دارد.

ارتباط حقوق و اخلاق:

منظور این است ریشه های حقوق را در قلمرو اخلاق باز یابیم تعریف و شناسائی قواعد اخلاق ساده نیست زیرا مفهوم و مبنای اخلاق در جوامع مختلف و برای همه اشخاص به یک صورت قابل درک نمی باشد اخلاق متضمن قواعدی است که رعایت آنها برای نیکوکاری و رسیدن به کمال ضرورت دارد. قواعد رفتاری است که هدف از آنها تمایز خوب از بد و خیر از شر است هر چه با خوب تطبیق کند اخلاق است و هر چه مطابق بد باشد مخالف و ضداخلاق می باشد اما اشکال در آنجا ظاهر می شود که خواسته باشیم خوب را از بد تفکیک کنیم در این زمینه عقاید متنوع و بعضاً متناقضی ابراز شده مذاهب معیارهائی برای تشخیص خوب از بد بدست داده اند ولی می دانیم که مذاهب هم مختلف هستند و همه تصور واحدی از خوبی و بدی ندارند حجاب که اکنون رعایت آن از قواعد حقوقی جامعه ایران اسلامی است، مثال خوبی در این مورد است در جوامعی داشتن حجاب برای زنان خلاف اخلاق است و در جوامعی نداشتن حجاب، بعلاوه قواعد اخلاق ضرورتاً ریشه مذهبی ندارد حتی کسانی که هیچگونه اعتقادی به مذهب ندارند به وجود قواعد صرفاً اخلاقی معتقدند. با این ترتیب می توان پذیرفت که «قواعد اخلاقی» در جامعه وجود دارد و انسان در وجدان خود آنها را محترم می دارد و رعایت آن را لازم می شمارد بعضی از نویسندگان قواعد اخلاق را برتر از عادات و رسوم اجتماعی و ثابت می پندارند و جامعه شناسان به اخلاق هم جنبه اجتماعی می دهند و می گویند هیچ خیر و شری خارج از وجدان اجتماعی وجود ندارد. واقع این است که اخلاق نباید دنباله رو اجتماع قرار گیرد و جامعه حاکم بر آن و سازنده قواعد آن باشد مع الوصف تأثیر عادات و رسوم اجتماعی در اخلاق قابل انکار نیست بسیاری از قواعد اخلاق با قانون تضمین شده اند و بر همین اساس به قواعد حقوقی تبدیل گردیده اند و بسیاری از قواعد اخلاقی همچنان در حوزه اخلاق باقیمانده و به لحاظ عدم ضمانت قانونی عنوان قاعده حقوقی را ندارند

اساسا هر چیزی را که اخلاق توصیه می کند بوسیله حقوق تضمین نمی شود. گرچه اخلاق منبع مهمی برای حقوق است ولی تمام قواعد حقوق از اخلاق اخذ نشده و گاهی بعضی از قواعد حقوقی فاقد هر گونه مبنای اخلاقی است و حتی برخلاف مسیر اخلاق و یا بعضی جهات اخلاقی سیر می کند.

اخلاق حکم می کند در بین دو برادر آن یکی که غنی است به برادر فقیر کمک و انفاق کند طرفداران اخلاق در اینجا از عدالت در توزیع صحبت می کنند و نظرشان این است که اموال بر حسب احتیاج هر کس و نه براساس مبادله توزیع شود ولی این تکلیف اخلاقی توسط قانون تضمین شده است هیچ وسیله قانونی وجود ندارد که برادر فقیر بتواند چیزی از برادر غنی مطالبه کند، تکلیف قانونی انفاق در رابطه پدر و فرزند و زوجین و اجداد وجود دارد ولی قانون به حق یا به خطا هیچ تضمینی بین برادران قائل نشده است.

همینطور اخلاق حکم می کند به شخصی که در معرض خطر قرار گرفته کمک شود تا زمانی که قوانین برای آن تضمینی در نظر نگرفته بودند یک قاعده اخلاقی بود و در همین سالهای اخیر تضمین قانونی پیدا کرد، و به شکل قاعده حقوقی در آمده است. بعضی از قواعد حقوقی نسبت به اخلاق بی تفاوت اند و اساسا ارتباطی به اخلاق ندارند مثلاً مقررات مربوط به راهنمایی و رانندگی غالبا از این دسته اند اینکه باید از سمت راست رانندگی کنند و نه از چپ اینکه با چراغ قرمز بایستند و با چراغ سبز حرکت نمایند، جنبه قراردادی دارد. بعضی از کشورها مثل انگلیس از چپ میرانند یعنی فرار را براین گذاشته اند. قواعد آئین دادرسی، تشکیل جلسه، ترتیب ابلاغ، اینکه مهلت پژوهش و فرجام ده روز باشد و نه یکماه، ناشی از هیچگونه ملاحظات اخلاقی نیست. به قاعده اخلاقی است و نه ضداخلاق.

با وجود این اخلاق مهمترین منبع حقوق محسوب می شود قانونگذار به اخلاق حاکم پر محیط نمی تواند بی توجه باشد حتی حفظ نظم و تدارک تأمین وسایل اجرای قانون در حد زیادی بستگی به رعایت قواعد اخلاق دارد تا آنجا که در بعضی موارد ضمنا و یا صریحا توجه به اخلاق را مطرح می نماید.

مثلاً ماده ۱۹۰ قانون مدنی که یکی از شرایط اساسی صحت معامله را مشروعیت جهت آن قرار داده ضمن تأکید کرده که انجام معاملات با انگیزه و جهت و علتی خلاف اخلاق صورت نگیرد و یا ماده ۱۷۵ قانون مدنی که می گوید: «محکمه نمی تواند قوانین خارجی و با قراردادهای خصوصی را که برخلاف اخلاق حسنه بوده به موقع اجرا گذارد اگرچه اجراء قوانین مزبور اصولا مجاز باشد» و بند ۲ ماده ۱۹۹۱ اجرای احکام مدنی در مقام تعیین شرایط اجرای حکم محکمه خارجی می گوید: «عقد حکم مخالف با قوانین مربوط به نظم عمومی با اخلاق حسنه نباشد و به دادگاه ماموریت شناسایی اخلاق حسنه را داده است فرض این بوده که احکام و اسناد صادره و تنظیم شده در داخل کشور با وجدان عمومی و اخلاق موردنظر جامعه سازگار است ولی چیزی که در جامعه دیگری شکل گرفته و با مبانی اخلاقی آن جامعه سازگاری داشته ممکن است در ایران

قابل قبول وجدان عمومی نباشد ماده ۱ آئین دادرسی مدنی هم که می گوید: «عقود و قراردادهایی که مخل نظام عمومی یا برخلاف اخلاق حسنه است در دادگاه قابل ترتیب اثر نیست» به نوعی دیگر نسبت به اخلاق موضع گیری کرده و نسبت به امور خلاف اخلاق حساسیت نشان داده و یا می توان گفت به نحوی افراد را بسوی اخلاق حسنه هدایت نموده است.

بطور کلی اخلاق و حقوق از حیث قلمرو اعمال قواعد، ضمانت اجرای مادی و اجتماعی و هدف متفاوتند. اولاً قلمرو اخلاق بسیار وسیع است در حالی که قلمرو حقوق محدودیت دارد مثلاً اخلاق حکم می کند شخص غنی به همه اقوام و خویشاوندان و همه مستمندان کمک کند در حالی که حقوق این کمک را در دایره محدودی با عنوان تکلیف به پرداخت نفقه پذیرفته و بیش از آن قابل کنترل و برقراری ضمانت اجرا نبوده است. ثانیاً ضمانت اجرای قواعد حقوق جنبه مادی قوی دارد و اشخاص را به اجبار وادار به انجام با عدم انجام به اموری می نماید در امور کیفری برای اشخاص مجازات تعیین شده از جرمه زندان و تبعید تا اعدام و در امور مدنی ضمانت اجرای بطلان، عدم نفوذ و گاهی اجبار به انجام تعهد را برقرار ساخته است در حالی که ضمانت اجرای قواعد اخلاق جنبه معنوی و وجدانی و مذهبی دارد، که البته برای اشخاص آگاه ضمانت اجرائی به مراتب قوی تر از حقوق است آن شخص که وجدانی بیدار دارد با کوچکترین عمل خلاف اخلاق چنان متاثر می شود که تا جبران کامل ننماید آرام نمی گیرد و در بسیاری از موارد چنین ضمانت اجرا به کمک قواعد حقوق هم می آید و راه اثبات و اجرای مجازات را تسهیل می نماید مانند کسی که عذاب وجدان یا ترس از آخرت او را وادار می سازد با وجودی که آثاری از ارتکاب جرم باقی نگذاشته خود را به مامورین معرفی و به قتل ارتكابی اعتراف نماید. ثالثاً هدف حقوق ایجاد نظم در جامعه است اگر چه مواردی خلاف اخلاق هم انجام شود در حالی که هدف اخلاق اصلاح معایب و نواقص اشخاص و جامعه بوده، کمال و تعالی انسان را در نظر دارد.

هدفهای حقوق:

منظور این است که انتظارات از حقوق و نظم حقوقی را مشخص نمائیم و ببینیم با چه خواسته های حقوقی شکل می گیرد.

۱. برقراری ثبات

اولین هدف از قواعد حقوقی برقراری ثبات است. وضعیت موجود مطابق با نظم اجنما، فرض می شود و باید حفظ گردد، حفظ وضع موجود بر عهده حقوق است و این امر برای همه رشته های حقوقی صادق است. در حقوق خصوصی مثلاً ثبات در عقود و قراردادها؛ وقتی که قراردادی بطور صحیح واقع شد باید ثبات داشته باشد، نباید به متعاقبین اجازه داده شود که مدعی عدم صحت قرار داده شوند و خود را از زیر بار تعهدات ناشی از آن خلاص نمایند به همین جهت وقتی موکل وکیل را عزل می کند با اینکه سمت نمایندگی وکیل پایان پیدا می کند مع الوصف اگر وکیل قبل از خبر از عزل خود معامله ای انجام داد این معامله را قانون صحیح می داند. همچنین معامله به قصد فرار از دین غیر نافذ است ولی اگر طرف معامله بی

خبر از قصد طرف خود باشد و تبانی با او نکرده باشد این معامله را صحیح دانسته اند. اصل صحت که در ماده ۲۲۳ قانون مدنی پیش بینی شده مبنی بر همین ملاحظات یعنی برقراری ثبات در قراردادها است. در عقد ازدواج نیز ثبات مورد نظر قانونگذار بوده بنابراین حتی اگر یکی از زوجین با توسل به صحنه سازی اشتباهی در فکر طرف بوجود آورده باشد از حیث خصوصیات اخلاقی، اشتباه نسبت به ثروت، وصیت شغلی و ... این قبیل اعمال گرچه از حیث اخلاق قابل سرزنش است معذالک طرفی که این حيله ها در مورد او اعمال شده نمی تواند به استناد صحنه سازی بطلان نکاح را از دادگاه تقاضا کند البته زن می تواند بنا به عللی درخواست طلاق کند. ولی طلاق غیر از درخواست بطلان نکاح است.

مسئله مرور زمان هم اساسا برای حفظ ثبات در روابط حقوقی و زندگی اجتماعی وضع شده است در حقوق فرانسه مرور زمان تملک ۳۰ سال است یعنی اگر شخصی مال دیگری را در تصرف خود داشته باشد و حتی اگر مبنای تصرف غصب باشد بعد از گذشتن این مدت و عدم درخواست خلع ید از طرف مالک، منصرف مالک تلقی می شود و همینطور است در مورد حقوق اگر طلبکار مدت معینی مطالبه نکند دیگر حق مطالبه خود را از دست می دهد قاعده مرور زمان با این ترتیب برای حفظ ثبات ایجاد شده است.

در حقوق عمومی این هدف حقوق بیشتر نمودار است اصولا وقتی جامعه ای تشکیل می شود و رژیمی حاکم بر امور می گردد اولین هدفش این است که اصول حقوقی ثابتی را اعلام نماید و تصویب قانون اساسی به همین معنی است یعنی همه ارگانها و همه قوای حاکم و همه افراد حدود خود را بدانند یعنی حقوق با هدف ایجاد نظم و ثبات ظاهر می گردد و شکل موجود را رسمیت می دهد دولت جز از طریق حقوق قادر نیست به حیات خود ادامه بدهد و استفاده از حقوق هم در درجه اول به آن لحاظ است که حقوق مانع هرج و مرج و بحران و نابسامانی است و این چیزی است که قدرت حاکم نمی تواند به آن چشم نداشته باشد.

۲- تأمین امنیت:

دومین هدف از حقوق تأمین امنیت جانی و مالی افراد است در این زمینه این سوال مهم قابل طرح است که آیا اگر کسی سبب خسارت رسیدن به دیگری شد آیا در هر حال باید خسارت را جبران کند یا بین حالت خطا و عدم خطای او وضع فرق می کند - ورود خسارت اگر ناشی از خطای شخص باشد قطعا و بدون تردید مسئولیت وجود دارد و منظور از خطا هر گونه رفتار قابل سرزنش از طرف عامل ایجاد خسارت می باشد مثل عبور از چراغ قرمز یا نقطه ممنوع. جبران نتایج ناشی از یک خطا در عین حال که یک قاعده حقوقی است قاعده اخلاقی هم هست اما آیا خساراتی که بدون خطا، شخص به دیگری وارد می آورد باید جبران نمود؟ بسیاری از حقوقدانان عقیده دارند که اخلاق جبران خسارت را توصیه نمی کند و حال آنکه حقوق جبران را تجویز می نماید اعم از اینکه حادثه مربوط به کار باشد یا حادثه مربوط به حمل و نقل و یا ناشی از اتومبیل

و سایر وسایل نقلیه، هدفی که سبب وضع حقوق می باشد ایجاد کرده قواعدی وضع شود و منفرد بتواند خسارت خود را مطالبه کند بدون اینکه محتاج به اثبات خطای عامل خسارت باشد در این نقطه حقوق از اخلاق فاصله گرفته است.

۳- استقرار عدالت:

قبلا از مفهوم کلی عدالت سخن گفته ایم. مفهوم عدالت در تمام زمانها وضع واحدی داشته، مبادلات جنس به جنس از قدیمترین دوران تمدن انسانی با عدالت همراه بوده به این ترتیب که لازم بوده هم رضایت معامله کننده رعایت شود و هم عوض با معوض برابر و مساوی باشد برابری عوض با معوض همه جا قالب عدالت پیدا کرده تراضی وقتی حاصل می شده که عوض با معوض برابر باشد در قدیمی ترین قوانین اهمیت و عظمت عدالت مورد ستایش قرار گرفته از جمله حمورابی شاه بابل در دیباچه قانون خود، ۱۷۵ سال قبل از میلاد مسیح چنین نوشته ماردوک (marduk) خدای بزرگ بابل فرزندانکی (Enki) خداوند زمین من حمورابی پادشاه خداترس را مأموریت داد عدالت را در کشور برقرار سازم و شرارت و بدی را از میان بردارم و نگذارم مرد نیرومند و قوی شخص ناتوان و ضعیف را فرسوده نماید.

با این ترتیب عدالت از نمودهای تمدن اولیه انسان است و هر فرد وقتی محصول کار خود را در معرض داد و ستد با هممنوع خود قرار می داد توجه داشت عوض با معوض در قیمت و ارزش برابر باشد و این برابری با نظر عرف و عادت یا به توافق دو طرف معامله معلوم می شد و در دوران بعدی است که از وجدان و انصاف بحث به میان آمده و با اخلاقیات و فلسفه آمیخته و موضوع پیچیده شده است. می گویند مفهوم حدیث «الملک یبقی مع الکفر ولایبقی مع الظلم» اهمیت استقرار عدالت را در جامعه نشان می دهد و بهترین وسیله برای استقرار عدالت، حقوق است با قواعد حقوقی می توان از ظلم و تعدی جلوگیری کرد و در صورت وقوع آثار آنرا برطرف ساخت. قضات در تفسیر قانون و انطباق آن با موضوعات پیش آمده اگر ارزیابی درستی از عدالت داشته باشند، می توانند رویه های قابل اعتماد و پایداری را باعث شوند. می گویند عدالت وضع ثابتی ندارد و در هر زمان و مکان با شرایط سیاسی، اقتصادی و اجتماعی خاص باید معیارهایی برای آن در نظر گرفت ما می گوئیم دقیق ترین معیار تشخیص عدالت عقل آدمی است.

رعایت حقوق هر کس به میزانی که از قبل با ضوابط شناخته شده است و او را در تلاطم قرار ندادن تأمین عدالت است مجموع روند جامعه باید در این جهت استحکام یا بد تا استقرار عدالت معنی پیدا نماید.